

بررسی گفتمان قالب به مردم در سه برهه زمانی عصر مشروطه

فاطمه نصرالهی

چکیده

همراهی کردن مردم با دولت در برهه‌های سخت لازمه بقای یک دولت است و نوع گفتمان حاکم بر جامعه از سوی صاحبان قدرت اعم از قدرت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی می‌تواند نقش اثرگذاری در همراه کردن مردم یا عدم همراهی آنان با خود داشته باشد و می‌تواند گویای گفتمان قالب و آشکار کننده اهداف و انگیزه‌های صاحبان آن گفتمان نیز باشد. مردم ایران با جریان مشروطه‌خواهی و استقرار آن سپس با شکل‌گیری استبداد صغیر و بعد هم در زمان جنگ جهانی اول با گفتمان‌هایی متفاوتی در برخی متون تاریخی هم در زبان نثر هم در زبان نظم مورد توجه قرار گرفته‌اند. گاهی شجاعت آن‌ها ستوده شده و گاهی نادانی آنان مورد نکوهش قرار گرفته است، زمانی مردم نجیب ایران قلمداد می‌شوند و در زمان دیگر مردم بی‌حس و بی‌حال و فاقد آگاهی، این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی بر آن است تا ضمن روشن کردن نوع گفتمان قالب نسبت به مردم در روزگار مشروطه به این پرسش پاسخ دهد که نوع نگاه به مردم در زمان رخدادهای تاریخی مهم عصر مشروطه به چه صورت بوده است؟ دستاوردهای این پژوهش نشان می‌دهد که بیشترین آثاری که به عامه مردم در این زمان توجه داشته‌اند در وهله اول خاطره نگاری‌ها و بعد تاریخ‌نگاری‌ها بوده است و گفتمان ارزشی نسبت به مردم چه در زبان نثر و چه در زبان نظم به نوع جریان فکری قالب در جامعه بستگی داشته است.

کلیدواژه: مردم مشروطه، مردم استبداد صغیر، مردم جنگ جهانی اول، مردم در گفتمان.

مقدمه

ادبیات حاکم بر یک جامعه می‌تواند ریشه درواقعیت‌هایی داشته باشد که یک دولت و یا یک ملت با آن مواجه‌اند. اهمیت زبان و نوع گفتمان وقتی آشکار می‌شود که ما به قدرت برانگیختگی یا بازدارندگی کلمات واقف باشیم و ای‌بسا این کلمات به دلیل استمرار و مداومت بر تکرار آن بخشی از فرهنگ جامعه نیز به شمار آیند و تعیین‌کننده حالات روحی افراد یک جامعه نیز باشند. ماهیت انقلاب مشروطه به دلیل برابری همه مردم در برابر قانون و لزوم همراهی مردم با آن جریان، مخالفان و موافقان مشروطه را متوجه مردم نمود به‌طوری‌که اگر تا پیش از آن مردم در تاریخ‌نگاری ایران جایی نداشتند کم‌کم تاریخ اجتماعی مردم مورد توجه قرار گرفت و مخالفان و موافقان مشروطه هرکدام با گفتمانی سازگار با اهداف خود مردم را مورد خطاب قرار می‌دادند و گاهی استفاده از جملات و کلمات بخصوص در خطاب قرار دادن مردم به منظور القاء ذهنی باورهای خاص به مردم نیز صورت می‌گرفت. تاریخ‌نگاری‌ها و بخصوص خاطره‌نویس‌های دوره مشروطه نمونه‌هایی از این نوع القائات و ادبیات حاکم بر جامعه را بخصوص در زبان شعر به وضوح نشان می‌دهد. اهمیت بررسی این موضوع از آن جهت است که می‌توان به میزان نقش کلمات و جملات در تعیین سرنوشت یک ملت پی برد. فرضیه این پژوهش بر این اساس است که هر زمان دولت و یا یک جریان به همراهی مردم نیاز داشته از جملات و کلمات با بار ارزشی مثبت استفاده شده است و مادامی نیز عدم همراهی مردم لازمه بقای دولت یا یک جریان بخصوص بوده از کلمات و جملات با بار ارزشی پایین نسبت به مردم استفاده شده است.

پیشینه پژوهش:

در مورد نوع نگاه به مردم و داوریهایی با بار ارزشی مثبت و یا منفی می‌توان به رساله دکتری نویسنده با عنوان «بازنمایی مفهوم عوام از خواص در متون تاریخی (خاطره‌نویسی‌ها و تاریخ‌نگاری‌ها)» از انقلاب مشروطه تا انقراض قاجار اشاره کرد. که تنها پژوهش مستقل در این زمینه هست.

ادبیات حاکم نسبت به عامه مردم در زمان استقرار مشروطه

تا پیش از استقرار نظام مشروطه، مشروطیت در ایران سابقه نداشت و جز عده‌ی معدودی از مردم ایران کسی از حقیقت آن آگاه نبود و هر کس مفهومی از آن در ذهن داشت به عنوان مثال فقرا فکر می‌کردند مشروطه یعنی تقسیم اموال با اغنیاء (صدرالاشرف، ۱۳۶۴: ۱۹۳). و این نوع طرز فکر ریشه در مسائلی داشت که حقیقت زندگی مردم را در بر گرفته بود. احتشام السلطنه در خصوص وضعیت مردم ایران در این زمینه می‌نویسد:

«عموم مردم ایران در بدبختی و بی اطلاعی ظلم و استبداد پادشاه وزرائ حاکم و نواب و رؤسا نظام و صاحب منصبان و خدمه و ندما و سادات و علما و منشیان وزرا و حرم خانه و قوم و خویش ایشان و نوکرانشان و سربازان و توپچیان و مستویان دیگر طبقات به سر می‌برند. همه ظالم و مظلوم هستیم و هیچ یک در فکر آزادی مملکت نیستیم...مشتی مردم لخت و عریان با لباس ژنده و شکم گرسنه دچار جهل و بی‌سوادی و مبتلا به انواع امراض که در آن می‌لولیم جز فقر و ظلم و تباهی در سراسر این مملکت هیچ چیز به چشم نمی‌خورد» (احتشام السلطنه، ۱۳۶۷: ۱۳۳).

حتی زمانی که نخستین تحرکات در راستای ایجاد عدالتخانه و دارالشوری و تغییر در وضعیت مردم صورت گرفت کسانی بودند که مخالف این نوع تحرکات بودند و در زبان شعر عملکرد آنان را به سخره گرفته‌اند.

با این دو سه نادان که چنان می‌دانند از جهل که دانای جهان ایشانند
خرباش که این جماعت از فرط خری هرگونه خرسست کافرش می‌دانند

(دیوان بیگی، ۱۳۸۲: ۲۵۴).

اما در مقابل کسانی نیز افراد بیکاره را که حاضر نبودند همتی در راستای اعتلای آزادی و حقوق فردی و اجتماعی خود داشته باشند جزء ملت قلمداد نمی‌کردند در متن تاریخی وقایع اتفاقیه در روزگار در این باره آمده است: «ملت کیست و حقوقش چیست ملت عبارت است از ساکنین زحمتکش یک مملکت..ملت آنان اند که در امور مدینه محتاج به معاونت و همراهی یکدیگرند و برای راحتی همدیگر کاری کنند...یکی عطاری یکی علافی یکی خیاطی یکی بزازی..سواى مفت خوارها که آن تا را نباید جز ملت حساب کرد» (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۳۱۷). در همین متن تاریخی در باب اصلاح مفاسد و اغتشاشات در زمان ریاست الوزرای صمصام السلطنه ملت را نادان و بی علم و فاقد قدرت معرفی شده است (شریف کاشانی، همان: ۷۴۲).

جهل و نادانی مردم را می‌توان سدی در برابر اجرای مشروطه دانست اگر چه علی‌رغم ترویج اندیشه‌ی برابری همه‌ی ملت ایران در مقابل قانون و نفی تبعیض‌ها در دوره‌ی مشروطیت، ما شاهد آن هستیم که طبقه‌ی اعیان و اشراف نتوانستند قالبهای ذهنی خود را نسبت به مردم عادى تغییر دهند و کماکان خود را در سطح بالاتری از داشتن ارزش و حقوق نسبت به مردم عادى قلمداد می‌کردند به‌ویژه نظام ارباب رعیتی بر شدت این نوع نوع نگاهها می‌افزود. این نوع نگاه به مردم حتی در بین افراد مشروطه‌خواه هم دیده می‌شد به عنوان مثال بی بی مریم بختیاری در خاطرات خود می‌نویسد که رعیتها و خدمتکاران حتی اجازه راحت نشستن در مقابل ارباب و صاحبان منزل را ندارند و از رعیتها به « نوکر کهنه » یاد می‌کند (بختیاری، ۱۳۸۲: ۸۲).

او زمانی که ملت ایران را مورد خطاب قرار می‌دهد اشاره به وضع اقتصادی پایین مردم و فقر آنان دارد. البته نباید از نظر دور داشت که وابستگی اقتصادی ایران به دولتهای خارجه در این نوع نگاه مزید بر علت بوده است به‌طوری که گویا حتی سوزن دوخت و دوز هم جزء واردات بود و بی علمی مردم نیز در این امر دخیل بود چراکه مردم طلا و زیورآلات خود را برای گرفتن چادر و چارقد گرو می‌گذاشتند و پول مملکت بابت همین امورات به خارج منتقل می‌شد (بختیاری، همان: ۱۰۵).

گاهی نگاه مورخین به اجتماعات مردمی در هواخواهی مردم از استبداد یا مشروطیت با سود و زیان اقتصادی سنجیده می‌شود به‌طوری که در خاطرات فرید اجتماعات مردمی طرفداران شاه و مشروطه‌خواهان در ۱۲ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ مضر به حال اقتصاد و از رونق افتادن کسب‌وکار قلمداد شده و این رکود اقتصادی را ناشی از بی‌علمی مردم و نادانی آنان فرض شده است (همدانی، ۱۳۵۴: ۲۸۷). گاهی نیز همراهی با مشروطه‌خواهی را از سر فقر و بی‌چیزی دانسته‌اند. نداشتن فهم درست و کامل از مشروطه‌خواهی در بیشتر متون تاریخی آن دوره مورد توجه بوده است و به نقلی مردم در این زمان «ندانسته می‌رقصیدند و به جز سرجنبان اجتماعی دیگران نمی‌دانستند چه می‌خواهند و چه نمی‌خواهند» (مدیر حلاج، ۱۳۱۲: ۲۹).

تهی‌دستان گرفتار معاشند برای شام شب اندر تلاشند

از آن گویند گاهی لفظ قانون که حرف آخر قانون بود نون (ایرج میرزا، بی تا: ۲۴).

آنچه که از مطالعه‌ی متون بر می‌آید بیانگر آن است که مردم عادی مقارن با جریان مشروطه خواهی و حتی بعد از استقرار آن به دلیل وجود مشکلات اجتماعی و اقتصادی خود حتی به فکر طبیب و پرستار و بیمارستان نبودند «و اغلب بی‌سواد و نادان معارف و تربیت و تعلیم را تعمیم» بودند. راه‌ها سازی، قنات سازی، پل‌سازی وجود نداشت و از اسلام نیز برای جلب نظر عوام استفاده می‌شد (زنجانی، بی تا: ۹۸، ۵۱).

رعایا جملگی بیچارگانند	که از فقر و فنا آورگانند
ظالم مالک بی‌دین هلاکند	به زیر پای صاحب‌ملک خاکند
تمام از جنس گاو گوسفند	نه آزادی نه قانون می‌پسندند
چه دانن این گروه ابله دون	که حریت چه باشد چیست قانون

(ایرج میرزا، همان: ۲۴ و ۲۵).

اگرچه موافقان مشروطه‌خواهی هر زمان که مردم با جریان مشروطه همراه می‌شدند از آنان به عنوان ملت غیور مشروطه‌خواه (مستشارالدوله، ۱۳۶۲: ۵۹). یاد کرده‌اند اما ادبیات قالب نسبت به مردم جاهل بودن است. شرف‌الدوله در روزنامه خاطرات خود درباره‌ی نادانی مردم می‌نویسد: «

بی‌حسی و بی‌غیرتی مردم ایران از حیوانات هم کمتر است و در این شبهه نیست. ولی این بیچاره‌ها که مثل حشرات الارض هستند تقصیر ندارند و با اینکه طبعاً مردمی باهوش و با استعداد هستند و اگر تربیت شوند می‌توانند گلیم خود را از آب بکشند و از این بی‌علمی و بی‌سوادی و بی‌تربیتی است که چنین وامانده و بیچاره و ذلیل‌اند و حس همکاری و همدستی ندارند. تقصر بر گردن اشخاصی است که ملت ایران را به این شکل بی‌معرفت و نادان بار آوردند و مانع آن هستند که ملت ایران تربیت شوند (باغ‌میشه، ۱۳۷۷: ۲۵۲). او ریشه‌ی نادانی مردم را در صاحبان قدرت جستجو می‌کند. بازتاب همراهی یا عدم همراهی شاه با جریان مشروطه‌خواهی از دید مورخین مورد توجه قرار گرفته است.

برسینه ات ای کاش نهم سینه خود را تا دل به تو گوید غم دیرینه خود را
گله ما را گله از گرگ نیست آنچه به ما کرد شبان می‌کند
(دیوان‌بیگی، همان: ۲۵۴).

و یا آن زمان که مظفرالدین شاه با جریان مشروطه‌خواهی همراهی می‌کند بازتاب آن در زبان شعر نیز خود را نشان می‌دهد

تا که شهنشاه عادل با وزیر مهر رأی نخل نادانی کنند از ملک ایران ریشه کن
به شهنشاه مظفر دین خرد پرور وزیر مدح ما واجب بود چون حمد ذات ذوالمنن
(رشدیه، ۱۳۶۳: ۹۶).

فروغی نیز به زبان نثر دیگر نقدی به صاحبان قدرت دارد و می‌نویسد: «به اعتقاد من وجود تمام صفات رذیله و عدم صفات حسنه در این مردم بیشتر به واسطه این است که بزرگان و صاحب اختیاران ما از رذایل متنفر نبوده و به حسنات شایق نبوده... همین که بزرگان ما درستی و خوبی بخواهند به‌زودی اصلاح کلی خواهد شد (فروغی، ۱۳۹۰: ۲۱۴).

شهر پریشان و شهریار پریشان یار پریشان و زلف یار پریشان
(ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۵۶).

ادبیات حاکم به عامهٔ مردم در دورهٔ استبداد صغیر

با استقرار مشروطه و تشکیل مجلس ملی امید آن می‌رفت که مردم از قید استبداد مطلقه رها شده‌اند اما با مخالفت محمدعلی شاه با مجلس و مشروطه و بعد هم با به توپ بستن مجلس مجدد استبداد قدرت گرفت در این زمان گزارش‌هایی از هواخواهی مردم آذربایجان و گیلان و اصفهان و شیراز و خراسان و استرآباد از مشروطیت در محرم ۱۳۲۷ ق. وجود دارد ولی علی‌رغم این جهت‌گیری سیاسی مردم، در برخی متون تاریخی عموم مردم ایران را بیچاره و پریشان و فقیر می‌دانند که در تکلیف خود حیران و سرگردان هستند (همدانی، همان: ۳۲۳).

درواقع دوره‌ی استبداد صغیر ادامه‌ی جریان نوع نگاه ارزشی به مردم از سوی موافقان و مخالفان مشروطه‌خواهی است با این تفاوت که با به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی‌شان از مقاومت مردم تبریز در برابر مخالفان مشروطه به نیکی یاد شده است و این نشان می‌دهد هر زمان مردم از خود رشادت نشان داده‌اند مورد ستایش قرار گرفته‌اند عبدالجواد اخوت می‌نویسد: «در زمان محمدعلی‌شان اساس مشروطیت برچیده شد مگر در ایالت آذربایجان که پای ثبات را فشرده و آن ملت غیور دامن همت بر کمر زده دست از حقوق طلبی بر نداشتند (اخوت، ۱۳۸۶: ۱۳۳). برخی نیز طبق رأی ولتر نویسنده و فیلسوف معروف فرانسه که قبل از انقلاب کبیر فرانسه زندگی می‌کرد «مشروطیت برای یک قوم و ملت نادان سگ گیرنده» دانستند به عبارتی معتقد بودند «حکومت مشروطه برای یک ملت نادان بی‌سواد و بی‌ایمان باعث پیدایش دیکتاتورهای ظالم و اجتماع فاسد می‌شود.» (شقایق، ۱۳۵۳: ۲۱۰). آراء و اندیشه‌های کسانی مانند ملک الشعرابهار که هم جزء سیاسیون و هم جزء روشنفکران مشروطه‌خواه قلمداد می‌شدند نیز در این زمان در خور توجه است به‌ویژه آنکه زبان شعر نیز بی‌پروایی خاصی برای ابراز عقاید بهار فراهم کرده بود. او در تاریخ احزاب خود مردم را جز طبقه سوم و با نام توده مردم معرفی می‌کند که با اهداف مستبدین همسو بودند (ملک الشعرابهار، ۱۳۵۷، ج ۱: ۵ و ۲). اما همان‌گونه که پیش‌تر آمد دیوان اشعار او در حقیقت تاریخ منظوم ایران است و متأثر از حوادث و رویدادهای دوره‌ی مشروطیت که خود شاهد آن بوده است تاریخ اجتماعی ایران را به نظم می‌کشد او با به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی‌شان و حاکمیت استبدادی حال ایران را در زبان شعر این‌گونه بیان می‌کند:

تاریخ با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست	کار ایران با خداست
مذهب شاهنشاه ایران ز مذهب‌ها جداست	کار ایران با خداست
شاه مست و شیخ مست و شهنه مست و میر مست	کار ایران با خداست
مملکت رفته ز دست هردم از دستان مستان فتنه و غوغا بیاست	کار ایران با خداست
هردم از دریای استبداد آید بر فراز موج‌های جان‌گداز	کار ایران با خداست
زین تلاطم کشتی ملت به گرداب بلاست	کار ایران با خداست
مملکت کشتی، حوادث بحر و استبداد خس ناخدا عدلست و بس کار پاس کشتی و کشتی‌نشین با ناخداست	کار ایران با خداست (ملک الشعرابهار، ۱۳۳۶، ج ۱: ۱۴۸).

برخی دیگر از مورخین و حتی روشنفکران نیز تمام این نامساعدی‌ها و نواقص را تقصیر ملت می‌دانند و استدلال‌شان این است که «چون تمام امور مملکت راجع به ملت است وقتی ملت جاهل باشد و تکلیف خود را نداند و مطالبه‌ی حقوق خود را ننماید تقدیر نادانی و جهالت خودش

خواهد بود چنانچه تمام بدبختی‌های ما از جهل ملت است چراکه این ملت علم به حق خودش ندارد و نمی‌تواند حقوق خود را حفظ نماید چون از اول روزی روز دستخوش مستبدین و دزدهای خانگی بوده و به هر ستم که رفتار می‌کرده تمکین داشته‌ایم .. ما به تملق و چالپوسی عادت کرده‌ایم .. حس ما فوت شده هیچ ملتی در دنیا این جهل را ندارد .روزی که ملت حقوق خودش را دانست آن روز ملت زنده خواهد شد. آن روز قوهٔ مقننه و قوهی مجریه از این ملت خواهند ترسید آن روز این کالسکه نشین تا خود را نوکر ملت خواهند دانست (شریف کاشانی، همان: ۵۱۷).

برای همچو ملت همچو مردم نباید کرد عقل خویش را گم
ناباید برد اسم از رسم و آیین به گوش خر نباید خواند یاسین
(ایرج میرزا، همان: ۲۵).

البته این زمان نیز روحیات و شخصیت شاهان را نیز در سرنوشت مردم ایران بی‌اهمیت ندانسته - اند حتی احتشام السلطنه که خود از درباریان بوده به این امر اذعان داشته او در این باره می نویسد: «این هم از بخت بد ملت نجیب ایران بود که سلاطین قاجار یکی مرید و سر سپردهٔ حاج میرزا عباس ایروانی (حاج میرزا آقاسی). دیگری عاشق و بی‌قرار ملیجک و سومی ارادتمند سید بحرینی باشد (سید عامی و بی‌سوادى که مظفرالدین شاه به او اعتقاد عجیبی داشت). و شاه خود کامه‌ای چون محمدعلی شاه برای خوردن کسب استخاره می‌کرد اما با استخاره و مشورت با نمایندگان مردم دشمن و ناسازگار بود و آخرین آن‌ها یعنی احمدشاه شکم‌باره سفته‌باز و محترک و پول‌پرست بود» موقع به توپ بستن مجلس مردم را ستم‌دیده و آزار کشیده می‌خواند و از ملل متمدن اروپا درخواست می‌کند محمدعلی‌شان را به رسمیت نشناسند. او دلسوزانه در حمایت از مردم ایران قلم می‌زدند و می‌نویسد: « بدبخت مملکت بیچاره ملت و لعنت بر من که درعوض چوپان، گرگ برای این ملت مثل گوسفند شده -ایم» (احتشام السلطنه، همان: ، ۶۸۱، ۳۱۵، ۱۴۱، ۵۷۸). بی پرواترین نقد به عملکرد محمدعلی‌شاه در این زمان از سوی ظهیرالدوله که از درباریان بود در زبان شعر صورت گرفت او در این باره می‌نویسد:

به عرض شاه رسان ای صبا ز قول صفا که ای شهنشاه ایران و جانشین کیان
بکاشت ملت بیچاره تخم آزادی ز بعد بندگی قرنهای بی پایان
خراب کردی اگر خانه ای ز بی‌گنهی جسارتست شود خانه ات یقین ویران
(ظهیر الدوله، همان: ۲۳).

اما کسشانی نیز بودند که در جریان به توپ بستن مجلس اول توسط محمدعلی‌شان برخی از مشروطه‌خواهان با دیدن پیروزی محمدعلی‌شاه بلافاصله تغییر رویه دادند که بازتاب آن در متون نظم سیاسی این دوره می‌توان دید:

سیاست پیشه مردم حیل‌ه سازند	نه مانند من و تو پاک بازند
تماما حق‌ه باز و شارلاتانند	به هر جا هر چه پاش افتاد آنند
به هر تغییر شکلی مستعدند	گهی مشروطه گاهی مستبدند

(ایرج میرزا، همان: ۲۴).

ملک الشعرا بهار نیز این مسمط را سرود:	
هان ای ایرانیان ایران اند بلاست	مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
مرکز ملک کیان در دهن ازدهاست	غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کجاست؟

(ملک الشعرا بهار، ۱۳۵۷: ۲۵۷).

با پیروزی مشروطه‌خواهان بر مستبدین باز شاهد چرخ گفتمان متون تاریخی هستیم که از ملت به عنوان ملت باغیرت یاد می‌کنند در روزنامه‌ی خاطرات اعتماد السلطنه به اشعاری اشاره شده که خوانندگان دوره گرد با این مضمون می‌خوانند:

ملت ایران ای صاحب غیرت	چشم خود باز کن از خواب غفلت
اهل تبریز به ما می‌کنند همت	یاشاسن ستار، یاشاسن مل
از نفاق این همه درها باشد	از نفاق مقصد ما بقا باشد
همت جمله این کارها باشد	یاشاسن سپدار، یاشاسن ملت
بنگرید ملت داخل ایران	از اصفهان و تبریز و کرمان
همت مردانه گشتند به ما یکسان	یاشاسن صمصم یاشان ملت

(اعتماد السلطنه، ج ۴: ۲۹۷۹).

دیدی چه تا شد گیلی گیلی دختر جان	مشروطه به پا شد گیلی گیلی دختر جان
کار کار ما شد گیلی گیلی دختر جان	محمد علی گدا شد گیلی گیلی دختر جان

(اعتماد السلطنه، ج ۴: ۲۹۸۰).

ادبیات حاکم نسبت به عامه مردم در زمان جنگ جهانی اول

در زمان جنگ جهانی اول اتفاقی که ما شاهد آن هستیم ناکامی مردم از نظام مشروطه پس از تجربه چند دوره مجلس است و البته شاهی که تا پیش از آن مردم را گله‌های خود می‌دانست در بحرانی ترین لحظات تاریخ بر مردم طی جنگ جهانی اول ضمن آنکه بارها مردم را تنها گذاشت

گندم های احتکار شده به قیمت گزاف به مردم خود می فروخت و از طرف دیگر ایران از طرف روسیه ، انگلیس در فشار اقتصادی قرار گرفته بود. در این زمان برخی منابع ضمن اینکه واقعیت فقر مردم را به تصویر کشیده اند از مردم به عنوان ملت نجیب ایران یاد کرده اند که نشان از تقویت حس همبستگی مردم در زمان جنگ جهانی اول است.

رحیمزاده صفوی در کتاب اسرار سقوط احمدشاه ضمن اشاره به هوشمندی و باریک بینی و حسن تشخیص ملت ایران، افتخار می کند که جزء این ملت است و علت این تمجید را حمایت مردم از احمدشاه است (رحیمزاده صفوی، ۱۳۶۲: ۱۰۱). این در حالی است که احمدشاه ملت خود را جاهل و فریب خور می داند که عده ای شاید جاه طلب می تواند آنان را بازی دهند ولی رحیم زاده صفوی نظری خلاف این عقیده شاه دارد و می نویسد: «توده ملت ایران نسبت به توده ملل متمدنی هوشمند تر و روشن تر است. هرگاه مسئله خواندن و نوشتن را که بر اثر تعلیمات اجباری میان این ملت تا رایج شده است به حساب نیاوریم مقدار معلومات ارثی و حکمت عملی که زائیده امثال و حکم هست که در نتیجه داستان سرائی تا و افسانه تا از پدران به فرزندان می رسد و نیز دانشی که نسبت به اخبار و آثار و تاریخ به وسیله اهل وعظ و اهل منبرترویج میابد سطح هوش و دانایی توده ایرانی را نسبت به دیگران خیلی برتر گردانیده است» (رحیم زاده صفوی، همان: ۱۱۷).

برطبق منابع تاریخی احمدشاه نسبت به ملت خود بی تفاوت بود و دغدغه مردم را نداشت بهار در این زمینه می سراید:

زین شه نادان امید ملکرانی داشتن هست چون از دزد چشم پاسبانی داشتن
کذب و جبن و احتکار و خست و رشوه خوری هیچ ناید راست با تاج کیانی داشتن
(ملک الشعرا، ۱۳۵۷: ۳۰۹).

ای مردم دلخون وطن دغدغه تا کی چون شه ز وطن دل بکند دل بکن از وی
(ملک الشعرا بهر، ۱۳۵۷: ۳۳۹).

یحیی دولت آبادی ضمن نقدی بر آگاهی مردم ایران از تجدد و مسائل جاری طی جنگ جهانی اول می نویسد: « باید اعتراف کنیم که بیداران ایران که معدود قلیلی بودند نتوانستند زمام امر دولت را بدست بگیرند از این سبب بجای آنکه استقلال مملکت را تحکیم و ملک و ملت را ترقی داده باشند قوای ملی را تحلیل بردند و مملکت را بحال ارتجاع در آوردند» (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ج ۴، ۲۸). البته هستند کسانی که سختی و بلایا طی جنگ جهانی اول را حق مردم ایران دانسته در این مورد می خوانیم: «از منجیل اردوی انگلیسی جلوی بالشویکی را گرفته اند خداوند رحم کند به حال این مردم به قدری این ملت بد و معصیت کار و بی غیرت و دروغگو [هستند

که [به هیچ وجه کسی رغبت به حمایتشان نمی‌کنده‌ها از این زندگی و از این مردم سیر شدیم همه بی‌دین و حق ناشناس خداوند هم از این مردم نظر رحمت را بر داشته است (تنکابنی، ۱۳۷۸: ۱۴۷). شیبانی با نگاه توأم با خیرخواهی آرزوی پایان یافتن مشکلات را دارد و در این باره می‌نویسد:

«اما ایرانی بیچاره که هیچ مداخله در کار نداشته و تنها و طالب صلح و حفظ حیات خویش است دچار همه نوع بدبختی و تجاثرات بوده است. ایرانی تا چرا باید این طور دستخوش هوا و هوس سیاسیون لندن و سن پترزبورگ باشد؟ خدایا ما را از این موقعیت نجات بده و ما را هدایت کن و پادشاهان و بزرگان ما را رحم و مروت و رعیت را سروری عنایت فرما (شیبانی، ۱۳۷۸: ۴۱۱). در کنار فشار اقتصادی و بیماری و قحطی از جمله مسائلی که ایران طی جنگ جهانی اول با آن مواجه شد قرارداد ۱۹۱۹ و قرارداد ۱۹۲۱ بود که واکنش مردم نسبت به این دو قرار از نظر مورخین مورد توجه قرار گرفته است. از جمله در تاریخ بیداری ایرانیان در این زمینه آمده است: «عوام و مردم از سیاست دور رایحه مرگ استقلالی ایران را که این قرارداد دربر دارد احساس نمیکنند ولی بفاصله دو سه روز خواص بهیجان آمده عوام هم از آنها تبعیت مینمایند» (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴: ج ۱، ۲۲۴).

در کتاب ایران در جنگ بزرگ در این باره آمده است «ممکن است بپرسند چگونه ملت ایران با نداشتن پرورش سیاسی توانسته است از دو عهد نامه متضاد (قراداد ۱۹۱۹ و عهد نامه مودت ۱۹۲۱). به نفع خویش بهره بردارد. با جرأت ادعا می‌کنم که هموطنان من همواره در مهیج ترین لحظات تاریخ بلوغ اجتماعی خود را نشان دادند در ۱۹۱۹ انگلستان فاتح و مقتدر را وادار به عقب نشینی کردند و در ۱۹۲۱ با واقع بینی عجیب مظالم روسیه تزار را خاطر زوده... و یک دل و یک صدا به نوای جانشین تزارها پاسخ دلنشین دادند... آنچه توانستند از لنین برای ایران گرفتند» (سپهر، ۱۳۷۴: ۱۲۶). و البته سید محمد کمره ای نیز به فقر و حماقت مردم اشاره می‌کند که وثوق الدوله نیز از همین نقطه ضعف مردم سعی در تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ به آنان داشته است (کمره ای ج ۱: ۴۸۵، ۵۷۹).

با شکل‌گیری کودتای سیاه و قدرت‌گیری رضاخان به عنوان سردار سپه دو نگاه متفاوت به این تغییر سیاسی را شاهدیم ایرج میرزا دیوان شعر خود در این باره می‌نویسد:

بزرگان وطن را از حماقه نباشد	یکی با روس تاپیوند گیرد
یکی از انگلستان پند گیرد	تجارت نیست صنعت نیست ره نیست
نباشد بر وطن یک جو علاقه	امید جزء به سر دار سپه نیست

(ایرج میرزا، همان: ۲۴).

و عارف قزوینی نیز با قدرت گیری رضا شاه با یأس و ناامیدی می نویسد: «بگذار تهران را برای آن‌هایی که جمهوریت را بر هم زده از نو شاه می سازند بگذار تهران را برای آن‌هایی که بعد از هر هزار خیانت به آب و خاک باز با بیست هزار رأی وکیل این ملت گوساله پرست می شوند بگذار تهران را برای آن خائنین وطن فروشی که وکیلش با پنج هزار تومان موکلش با پنج هزار قران یک مملت شش هزار ساله دانسته و ندانسته می فروشند.. زندگی این مردمی که اکثریت این مملکت را تشکیل می دهند به هیچ حیوانی نمی شود تشبیه کرد شغال، گرگ، روباه، خرس اگر صبح از لانه خود بیرون آمده لقمه‌ای از حوصله خود بیشتر یا کمتر به دست آورند هیچ دستی گلوی آن‌ها را قوه گرفتن ندارد مالیات به دولت اجنبی پرست خائن به مملکت ظالم به رعیت نمی دهند از جمله یادگارهایی که از دوره آزادی مشروطه دروغی این مملکت ویران و این ملت مسخره فاسد برای ما ماند یک مشت الفاظ و کلمات پوچ و بی معنی است... اگر به حرف کار صورت گرفته بود امروز دنیا در تحت استیلای ایرانی بود شأن این آیه برای این ملت بیکاره و پرچانه است "يقولون بافئاهم ماليس في قلوبهم" اگر ایرانی هستیم غیر ایرانی را مداخله در امور زندگی دادن از وظایف ملیت دوستی خارج است» (قزوینی، ۱۳۸۸: ۶۳، ۱۴۹، ۲۰۱، ۳۱۲).

ظهیرالدوله در زبان شعر این گونه اوضاع ایران را در زمان جنگ جهانی اول توصیف می کند:

عجب به دام افتادیم به یک سر	به دست ظالمان ظلم پرور
عجب بی صاحب و بی بار هستیم	عجب بی یار و بی غمخوار هستیم
چو ما از نان از جان گرسنه و سیر	چو ما بی غیرت و بی حس و تدبیر
چو ما کشور خراب و ملک ویران	چو ما بیچاره یعنی اهل ایران
خدایا صاحبی بفرست مارا	که بی صاحب مردم یکجا

(ظهیرالدوله، همان: ۴۸۹-۴۹۰).

ملک الشعرا بهار نیز با زبان اعتراض به سرکوب قیام خیابانی در تبریز می نویسد:

در دست کسانی است نگهبانی ایران	که اصرار نمودند به ویرانی ایران
آن قوم سرانند که زیر سر آنهاست	سر گشتگی و بی سروسامانی ایران
الحق که خطا کرده و تقصیر نمودند	این سلسله در سلسله جنبانی ایران
در سلطنت مطلقه چندی پدرانیشان	بردند منافع زپیشانی ایران
نعم الخلفان نیز در این دوره‌ی فترت	ذبح شدند از جسد فانی ایران
پامال نمودند زدودند و ستردند	آزادی ایران مسلمانانی ایران
کشتند بزرگان را و ابقا نمودند	بر شیخ حسین و بر خیابانی ایران
گر خون خیابانی مظلوم بجوشد	سرتاسر ایران کفن سرخ بیوشد

(ملک الشعرا بهار، ۱۳۵۴: ۳۴۰).

جنگ جهانی اول و پیامدهای آن در نهایت قدرت گیری رضا شاه را به دنبال داشت و مردم ایران باز هم حکومت مطلقه را از نوع و با شعارهای دیگر تجربه کردند و این شاید از آن رو بود که به قول نیرالدوله شیرازی: «ایرانی بدبخت که نمی‌دانست مشروطه برگ چه درختی است یک دفعه مشروطه خواه شد به جان شما اگر می‌پرسیدند مشروطه چیست و ثمراتش کدام هیچ یک نمی‌دانستند (شیرازی، ۱۳۸۸: ۹۰). او در همین خصوص می‌نویسد: «مستی و نیستی خود را را در راه رسیدن صرف کردیم. به خیال عیش عزا گرفتیم در موقع استفاده و بردن نتیجه از فرط جهالت موفق نشدیم لذتی از ثمرات مشروطه نبردیم به خیال موهوم عمر و جان را به رایگان دادیم مشروطه بد نبود ما بد بودیم ایران که ویرانه ای بیش نیست و اهالی آن جز دودمانی فقیر و فاقد هیچ چیز نیستند (نیر شیرازی، همان: ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۶۰).

و به قول ظهیرالدوله:

از جنبش و نادانی این ملت مضطر	نه شاه به جا ماند و نه اقلیم و نه کشور
وز جور و جفاکاری اعیان ستمگر	نه ملک به جا ماند و نه زارع و نه دروگر
نه طنطنه مجلس ملی نه وکیلی	نه صحبت مشروطه نه قالی و نه قیلی
نه شاه وزیزی نه اسب و نه فیلی	مردم همگی مات بجز جمع قلبلی
مظلوم تر از مردم بیچاره ایران	از ازمنه قبل الی بعد به دستان
نادیده و ناخوانده کسی هیچ به دوران	بیچاره خورد کاه و جو خر عوض نان
این است که گشته است چنین ابله و نادان	این است که مانده است چنین زار و پریشان

(ظهیرالدوله همان: ۵۴).

البته همان گونه که پیش تر آمد تمام نگاهها و قضاوت تا نسبت به مردم ایران منفی نبود بلکه تحسین فرهنگ و تمدن نیز در بین نگاههای منقدانه وجود دارد به عنوان مثال در این باره آمده است: «تا امروز تاریخ بما نشان میدهد که ملت ایران در هوش و ذكاء نجابت و اصالت اگر از دیگر ملل عالم مقدم نبوده است از هیچ ملت هم و انمی مانده در قرنهای اخیر که عالم بشریت شروع بتمدن جدید کرد اگرچه ایرانیان بواسطه اغفال سران و سروران خود قدمی چند از قافله تمدن عقب ماندند اما بزودی از خواب بیدار شده میخواهند خود را بقافله عالم مدنیت رسانیده ایام غفلت را بوجه احسن تلافی نمایند در نجابت و اصالت ایرانیان همین یک نکته کافی است که در انقلابات اخیر که همه گونه مخاطره از تحریکات خارج و داخل برای اجانب مترقب الوقوع بود ایرانیان با کمال مراقبت حقوق خارجه تا و ملل متنوعه را که در اقلیت هستند حفظ نموده نگذارند جزئی حق از حقوق آنها پایمال بگردد یا خللی بتجارت و آسایش آنها برسد بلی ما

اعتراف داریم هنوز ملت ما در معلومات عصر حاضر و در تجربیات مفید بحدی نرسیده که بتواند پپای علم و تجربه خود راه سعادت آتیه را پیموده اساس آزادی و مشروطیت را که متاح فلاح و رستگاری است بقوت علم و عمل استوار نماید». (دولت‌آبادی، همان، ج ۳: ۳۹).

نتیجه‌گیری

جریان مشروطه‌خواهی جریان‌ی بود که اواخر دوره‌ی ناصرالدین شاه و سراسر حکمرانی دورهٔ مظفرالدین شاه را تحت تأثیر خود قرار داده بود و در این زمان دوجریان فکری متفاوت یعنی مشروطه‌خواه و مخالفان مشروطه سعی در همراه کردن عامهٔ مردم با خود را داشتند و نکتهٔ قابل تأمل و در عین حال وجه مشترک هردو جریان فکری نادان قلمداد کردن مردم است و هر کدام با اهدافی مردم را نادان قلمداد می‌کردند؛ مخالفین مشروطه‌خواهی برای ادامه‌ی حاکمیت خود بر مردم بسان رعیت، مشروطه را برای مردم مناسب نمی‌دیدند و موافقین مشروطه نیز به دلیل عدم همراهی مردم با جریان مشروطه‌خواهی آنان را نادان قلمداد می‌کردند علی‌رغم آنکه در این برهه از تاریخ «مردم» در تاریخ‌نگاری ایران جایی پیدا کرد اما ما شاهد آن هستیم که هم در متون نظم هم در متون نثر نوع نگاه به مردم انتقادی است و این انتقاد در زبان شعر به دلیل ماهیت متون نظم قوی تر است. درواقع می‌توان گفت به نوعی زبان شعر صرف نظر از ماهیت اجتماعی آن رنگ و بوی سیاسی به خود می‌گیرد و کسانی مانند محمدتقی بهار، ایرج میرزا و ظهیرالدوله بیشترین اشعار سیاسی را در این زمان به ثبت رساندند.

منابع و مأخذ

- احتشام السلطنه (۱۳۶۷). **خاطرات احتشام السلطنه**، به کوشش سیدمهدی موسوی، تهران: گلشن.
- اخوت، عبدالجواد (۱۳۸۶). **از طبابت تا تجارت خاطرات یک تاجر اصفهانی**، به کوشش محمد نفیسی، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ایرج میرزا (بی‌نا). **دیوان اشعار**، تهران: چاپخانه رشیدیه.
- بختیاری، بی‌بی مریم (۱۳۸۲). **خاطرات سردار مریم از کودکی تا انقلاب مشروطه**، تهران: انزان.
- باغمیشه، میرزا ابراهیم خان کلانتر (۱۳۷۷). **روزنامه خاطرات شرف الدوله**، تهران: فکر روز.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱). **حیات یحیی**، تهران: عطار.
- دیوان‌بیگی، میرزااحسن خان (۱۳۸۲). **خاطرات دیوان‌بیگی**، مصحح ایرج افشار و محمد رسول دریا گشت، تهران: اساطیر.